

Belquis Character Analysis in Kelidar's Novel Based on Erich Fromm's Theory of Love

Mustafa Mohammadi¹, Lida Namdar^{2*}

Abstract

The present descripto - analytic study, which significantly emphasizes on the interdisciplinary enquiries to achieve a deeper understanding of the human knowledge assuming the close interrelationship between literature and psychology, employs Erich Fromm's Theory of Love to explore and analyze the characteristics of Love in relation to Belquis - the character in Kelidar's Novel. The study was developed based on the propositions of American School of Comparative Literature, which is interdisciplinary by nature. The study aimed to answer the question why and how the motif of Love has been elaborated and expanded as the inersction between psychology and literature in a novel like kelidar which is on socio - political issues and filled with oppression, tyranny and slavery. The findings demonstrates that according to Erich Fromm's Theory of Love in Kelidar' Novel, initially unlike the popular belief, Love is not confined to the relationship between lover and loved or a specific person; rather, it has a variety of functions, motivations, and contexts. Secondly, contrary to the popular beliefs, Dolatabadi's works were not limited to raising indigenou, climatic, naturalistic issues, etc. In fact, beautiful and creative expressions of Love are represented in place of his works, and specifically in the character of Belquis, which is portrayed as an artist who has greatly enriched his works. Moreover, the findings illustrate that Belquis has all the characteristics of Fromm's Love, the quality of her presence in the novel and the events occurred prove that responsibility, endurance of suffering, deep knowledge of the tribe and family, needlessness, sacrifice all by Belqis, born by the praiseworthy and tru love which are considered as the characteristics of true Love in Fromm's theory^۱

Keywords: Interdisciplinary enquiris, Kelidir, Mahmoud DolatAbadi, Erich Fromm, Theory of Love, Belquis's Character

^۱ . Ph.D. Student of Persian language and Literature, Khodabandeh Branch, Islamic Azad University, Khodabandeh, Iran. Email: mohammadi.۲۵۰۰@yahoo.com

^۲. Assistant Professor, Department of Persian language and Literature and Comparative Literature, Khodabandeh Branch, Islamic Azad University, Khodabandeh, Iran. (Corresponding Author) Email: Namdar.lida@gmail.com

References:

A: Books

۱. Emami, N. (۱۹۹۸). Principles and Methods of Literary Criticism, Tehran: Jami.
۲. Aghajani, Z; Ahmadi, M & Emamidost, S.M & JaberzadehAnsari, Sh & Mohammadi, T. (۲۰۱۶). Love from Dream to Reality, Tehran: Azmouyar Pouya Publications.
۳. Cheheltan, A. H; Faryad, F. (۱۹۸۹). We are also a people, Interview with Mahmoud Dolatabadi, Tehran: Parsi Publishing.
۴. Dolatabadi, M. (۱۹۹۵) Kelidar, ۱۱th ed, Tehran: Contemporary Culture
۵. Fromm, E. (۱۹۸۴a). To Have or to Be, translated by Akbar Tabrizi, ۲th ed, Tehran: Firoozeh Publications.
۶. Fromm, E. (۱۹۸۴b). Escape from Freedom, translated by Davood Hosseini, Tehran: Golshaei and Aristotle.
۷. Fromm, E. (۲۰۰۸). The Art of Loving, translated by Pouri Soltani, ۲۶th ed, Tehran: Morvarid.
۸. Fromm, E. (۲۰۱۱). Man for Himself, an Inquiry into the Psychology of Ethics, translated by Akbar Tabrizi, ۵th ed, Tehran: Behjat Publications.
۹. Fromm, E. (۲۰۱۲). For the Love of Life, translated by Akbar Tabrizi, ۹th ed, Tehran: Morvarid.
۱۰. Fromm, E. (۲۰۱۳). The Sane Society, translated by Akbar Tabrizi, ۶th ed, Tehran: Behjat.
۱۱. Mokhtari, M. (۱۹۹۹). Human in Contemporary Poetry, ۲th ed, Tehran: Toos.
۱۲. Mirabedini, H/ (۲۰۰۴). One Hundred Years of Iranian Fiction, Volumes ۱, ۲, ۳th ed, Tehran: Cheshmeh Publishing
۱۳. Wellek, R; Warren, A. (۱۹۹۴) Theory of Literature, translated by Zia Movahed and Parviz Mohajer, ۱th ed, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
۱۴. Yavari, H. (۲۰۰۸). Psychoanalysis and Literature, Two Texts, Two Humans, Two Worlds, from Bahram Goor to the Narrator of the Blind Owl, Tehran: Sokhan Publications.

B: Articles

۱. Atashi, L; Anoushirvani, A. (۲۰۱۱) "Literature and Painting: Blake's Romantic Paintings from Milton's Epic", Special Issue of Comparative Literature, Vol. ۲, Ser. ۴, pp. ۱۰۰-۱۲۰.
۲. Asadullahi, Kh; Ghasemizadeh, Ht (۲۰۲۰). "Analysis of Farhad's personality in the system of Khosrow and Shirin Nezami based on Erich Fromm's theory of love", Literature and Interdisciplinary Research, Vol. ۲, No. ۳, pp. ۱-۲۰.
۳. Eftekhari, M. (۱۹۹۰). "The Kelidar to the test of fire and the re-creation of love", Kelk, No. ۳, pp. ۱۳۱-۱۳۶
۴. Anoushirvani, A. (۲۷۱۳). "Interdisciplinary Studies", Journal of Comparative Literature: Academy of Persian Language and Literature, Vol. ۴, No. ۱, pp. ۳-۹.
۵. Bayani, A. (۲۰۰۶). "Psychology of Love", Institute For Humanities And Cultural Studies, No. ۱۵ and ۱۶, pp. ۱۷۹-۱۹۷.

۶. Zinivand, T. (۲۰۱۳). "Comparative Literature: From Historical-Cultural Research to Interdisciplinary Studies", *Interdisciplinary Studies in Humanities*, Vol. ۵, No. ۳, pp. ۲۱-۳۵.

۷. Shiri, Gh. (۲۰۱۳), "Objective realities and mental truths in the Kelidar, The Missing Soluch ", *Journal of Fiction Literature*, Vol. ۱, No. ۴, pp. ۷۹-۹۸.

۸. Abdulrahimi, M; Fa'ali, M. N. (۲۰۱۵). "The effect of love on spiritual health according to Fromum and Rumi", *Journal OF Religious Studies*, Vol. ۹, No. ۱۸, pp. ۷۳-۱۰۵.

۹. Qanunparvar, M. R. (۱۹۸۸). "The Strategy of Narration in the Kelidar ", *Irannameh*, Vol. ۷, No. ۲۶, pp. ۳۵۵-۳۶۶.

۱۰. Nazarimonzam, H. (۲۰۱۰) | "Comparative Literature: Definition and Fields of Research", *Journal of Comparative Literature*, Shahid Bahonar Kerman University, Vol. ۱ (new period), No. ۲, pp. ۲۲۱-۲۳۷.

C: Internet resources

۱, Gomar, FA(۲. ۱۴, January ۲۲). "What does Dolatabadi say in the Kelidar?", *Iranian Students News Agency "ISNA"*, Retrieved from [http // isna.ir / news / ۹۲۱۱۰۲۰۰۸۷۹](http://isna.ir/news/۹۲۱۱۰۲۰۰۸۷۹)

D: foreign resources

۱. Frye, N. (۱۹۵۷) *Anatomay of criticism four Essay* N, J: Princeton university Press.

۲PRemak, H. H (۱۹۶۱)t *Comparative Literature: Its Definition and Function*. In: N. P. Stallknecht & H. Frenz (Eds.), *Comparative Literature: Method and Perspective*, Carbondale: Southern Illinois UP, ۳-۵۷.

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال ششم، شماره نوزدهم بهار ۱۴۰۱

تحلیل شخصیت بلقیس در رمان «کلیدر» بر اساس نظریه عشق «اریک فروم»

مصطفی محمدی^۱ لیدا نامدار^۲

صص (۵۹-۸۵)

چکیده

جستار حاضر با تأکید بر اهمیت مطالعات بینارشته‌ای در درک و دریافت بهتر دانش بشری و با فرض پیوند تنگاتنگ ادبیات و روان‌شناسی، به روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس گزاره‌های مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به تحلیل شخصیت بلقیس در رمان کلیدر پرداخته، با رویکردی علمی و نظام‌مند؛ با کاربست نظریه عشق اریک فروم، زمینه‌ها و ویژگی‌های عشق را در ارتباط با بلقیس واکاوی می‌کند. هدف پژوهش یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش است که چرا و چگونه در رمانی همچون کلیدر که سخن بر سر مسائل سیاسی - اجتماعی و سراسر آکنده از ستم و استبداد و بندگی است، موتیف عشق به مثابه یکی از نقاط تلاقی ادبیات و روان‌شناسی هم‌چنان پرورنده و گستراننده شده‌است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد طبق نظریه عشق فروم در رمان کلیدر، اولاً: برخلاف تصور عموم، عشق تنها اختصاص به روابط میان عاشق و معشوق یا یک فرد مشخص ندارد؛ بلکه انواع گوناگونی با کارکردها، انگیزه‌ها و زمینه‌های متعدد دارد؛ ثانیاً، آثار دولت‌آبادی نیز بر خلاف تصور عموم، محدود به طرح مسائل بومی، اقلیمی، طبیعت‌گرایی و... نبوده، نموده‌های زیبا و خلاقانه‌ای از عشق در جای‌جای آثارش و به‌طور مشخص در شخصیت بلقیس با هنرمندی تمام بازنمایی شده که غنای آثارش را دو چندان ساخته‌است. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد بلقیس، تمام ویژگی‌های عشق فروم را دارد، کیفیت حضور او در رمان، و حوادثی که روی می‌دهد گواه آن است که مسئولیت‌پذیری، تحمل رنج، معرفت عمیق به ایل و خانواده، بی‌نیازی، فداکاری همه و همه از سوی بلقیس، زاده عشق ستودنی و راستینی است که فروم یکایک آنها را از ویژگی‌های عشق راستین برمی‌شمارد.

واژه‌های کلیدی: مطالعات بینارشته‌ای، کلیدر، محمود دولت‌آبادی، اریک فروم، نظریه عشق، شخصیت بلقیس.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خدابنده، دانشگاه آزاد اسلامی، خدابنده، ایران.

mohammadi.90770@yahoo.com

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی و ادبیات تطبیقی، واحد خدابنده، دانشگاه آزاد اسلامی، خدابنده، ایران. (نویسنده)

مسئول (Namdar.lida@gmail.com)

۱- مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

به سخن صاحب‌نظران «مطالعات بینارشته‌ای شامل تحقیقاتی است که با درهم تنیدن اطلاعات و نظریه‌های دو یا چند رشته با شاخه‌های مختلف علوم به حل مسائلی می‌پردازد که پاسخشان در فضای محدود یک رشته یا یک علم به دست نمی‌آید» (انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۴)، از این رهگذر ادبیات و روان‌شناسی که مانند سایر شاخه‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا به هم پیوند خورده، بستر مناسبی برای مطالعات بینارشته‌ای پیش روی پژوهشگران ادبیات تطبیقی قرار می‌دهند. در این راستا عشق، به‌عنوان حلقه اتصال ادبیات و روان‌شناسی در نزدیکی این دو به هم، نقش محوری داشته و روان‌کاوان برجسته‌ای چون آبراهام مزلو (Abraham Maslow)، رنه آلندی (Rene Allende)، رابرت استرنبرگ (Robert Sternberg)، و اریک فروم (Erich Seligmann Fromm)، دیدگاه‌ها و نظریه‌های ارزشمندی در این خصوص ارائه داده‌اند.

از سوی دیگر بررسی اجمالی ادبیات داستانی ایران نشان می‌دهد با ظهور نویسندگانی پرتوان، ادبیات داستانی روندی رو به رشد یافته و به معیارهای ادبیات داستانی جهان نزدیک گردیده (ر.ک: میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۲۷)؛ به‌گونه‌ای که قالب داستان از وعظ اخلاقی گذشتگان به مرحله خلاقیت هنری ارتقا یافته و کوشیده به جستجوی عمیق در بطن هستی و هویت انسان و جامعه بپردازد. از میان موضوعات متعدد به‌کار برده شده در ادبیات داستانی ایران عناصر عاشقانه، همیشه حضور چشمگیری داشته، وسعت و قدرت شگرف آن در بیان عواطف و احساسات درونی انسان محملی برای انعکاس روشن پیوند میان ادبیات و روان‌شناسی بوده و نویسندگان بسیاری با شرح زوایای درونی افراد و توصیف روابط مبتنی بر عشق، دقت در جزئیات، قوه تخیل، شخصیت‌پردازی، صحنه‌پردازی و... آثار عاشقانه زیبایی آفریده‌اند.

از آنجا که عشق از موضوعات محوری آموزه‌های فروم نیز بوده نگارندگان، با هدف واکاوی ویژگی‌های عشق در آراء اریک فروم، جلوه‌ها و نموده‌های آن را در شخصیت بلقیس بررسی کرده‌اند تا به این پرسش پاسخ دهند که چرا و چگونه در رمانی همچون کلیدر که سخن همواره بر سر مسائل سیاسی-اجتماعی و سراسر آکنده از ستم و استبداد و بندگی است، موتیف عشق همچنان پرورنده و گستراننده شده و آیا عشق تنها اختصاص به روابط میان عاشق و معشوق یا یک فرد مشخص دارد؟ لذا پژوهش پیش رو به روش توصیفی-تحلیلی،

به دنبال اثبات این فرضیه است که میان صفات شخصیتی بلقیس با ویژگی‌هایی که فروم از عشق راستین در انسان‌ها بر می‌شمارد، همانندی‌هایی وجود دارد. با بیان این نکته که مبنای عشق در آرای فروم بر پایه عمل بنا شده نه حرف و گفتار (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۱) و ویژگی‌ها و شخصیتی که دولت‌آبادی از بلقیس پیرامون عشق ارائه کرده نیز بیشتر عمل‌گرا است تا بیان لفظ.

۲-۱. اهمیت و ضرورت

یکی از نقاط تلاقی ادبیات و روان‌شناسی، عشق است. این پیوند، به قدری تنگاتنگ و ریشه‌دار است که حتی پیش از آنکه روان‌شناسی جدید به کاوش در دنیای انسان بپردازد، شاعران و نویسندگان این کار را انجام داده‌اند (ر.ک: یآوری، ۱۳۸۷: ۲۴۵)، همین روابط متقابل ادبیات با روان‌شناسی و نیز سایر شاخه‌های گوناگون دانش بشری باعث شده تا در عصر حاضر، ضرورت مطالعات بینارشته‌ای به حقیقتی انکارناپذیر تبدیل شود. فراوانی و گونه‌گونی پژوهش‌هایی فزاینده در این حوزه، گواهی بر این ادعاست.

هم‌چنین نگاهی به پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد «برخلاف گذشته که پژوهشگران ادبی، به‌صورت جزیره و بدون توجه به یافته‌های سایر رشته‌های علوم انسانی عمل می‌کردند، امروزه برای درک کامل هر اثر ادبی باید به شبکه‌های تودرتو و بافت اجتماعی، فرهنگی و ارتباط آن به سایر هنرها و دانش‌ها توجه کرد» (آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۱۰۱). از اینجاست که اهمیت مطالعات بینارشته‌ای بیش از پیش آشکار می‌شود؛ مطالعات میان‌رشته‌ای با «افق دید وسیع و عمیق‌تری که بر پژوهشگر می‌گشاید» (انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۴) به مثابه «پل ارتباطی بین جزایر پراکنده ادبیات فارسی و خارجی و سایر علوم انسانی» (همان: ۹) عمل کرده، اهمیت مطالعات بینارشته‌ای به مثابه یکی از حوزه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی را تبیین می‌کند.

۳-۱. پیشینه تحقیق

با اینکه درباره دولت‌آبادی و نقد آثار وی به‌ویژه کلیدر پژوهش‌های بسیاری از دیدگاه‌های مختلف به رشته تحریر درآمده؛ در رابطه با بررسی آثار ادبی بر اساس نظریه عشق اریک فروم، مقالات محدودی تحت عناوین: «عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم» از نجمه نظری و راهله کمالی در پژوهشنامه ادب غنایی (۱۳۹۴)، «تحلیل شخصیت فرهاد در منظومه خسرو شیرین نظامی بر اساس نظریه اریک فروم» از خدابخش اسداللهی و حسین

قاسمی‌زاده (۱۳۹۹) در فصلنامه ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و «تأثیر عشق بر سلامت معنوی نزد فروم و مولوی» از محمد عبدالرحیمی و محمدنقی‌فغالی (۱۳۹۴) در پژوهشنامه ادیان به رشته تحریر درآمده‌است؛ در این میان و به‌طور مشخص درباره تحلیل شخصیت بلقیس در رمان کلیدر بر اساس نظریه عشق اریک فروم تاکنون پژوهش مستقلی با رویکرد تطبیقی و سنجشی انجام نشده‌است.

۴-۱. روش تحقیق

روش پژوهش توصیفی - تحلیلی به شیوه کتابخانه‌ای و بر اساس گزاره‌های مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی مبتنی است که مطالعات بینارشته‌ای را یکی از حوزه‌های نوین ادبیات تطبیقی برمی‌شمارد.

۲. مبانی نظری

۲-۱. مطالعات بینارشته‌ای (Interdisciplinary Studies)

قرارگرفتن دو یا چند رشته به هر شکلی در کنار هم از نظر عموم، رویکرد میان‌رشته‌ای نامیده شده‌است. رماک بر آن است که ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) یعنی مطالعه ادبیات در آنسوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش بشری چون هنرها، فلسفه، تاریخ و... (ر.ک: رماک، ۱۹۶۱: ۳) لذا «فلسفه ادبیات تطبیقی بر مطالعه ادبیات در بیرون از مرزها مبتنی است» (نظری‌منظم، ۱۳۸۹: ۲۳۵). ولک نیز با همراهی آستین وارن (Austin Warren)، بخش بزرگی از کتاب نظریه ادبیات را به موضوع پیوند ادبیات با دانش‌های دیگر بشری قرار داده و به برخی مبانی نظری و نمونه‌های عملی آن اشاره کرده‌است «زینی‌وند، ۱۳۹۲: ۲۳ به نقل از ولک و آستین وارن، ۱۳۷۳: ۱۳۸-۷۱».

مطالعات میان‌رشته‌ای با «افق دید وسیع و عمیق‌تری که بر پژوهشگر می‌گشاید» (انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۴)، به مثابه «پل ارتباطی بین جزایر پراکنده ادبیات فارسی و خارجی و سایر علوم انسانی» (همان: ۹) اهمیت ادبیات تطبیقی را تبیین می‌کند؛ چرا که این موضوع خود از سویی به ارتباط هرچه بیشتر و معنادارتر «رویکردهای نقد ادبی چون هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، روان‌کاوی، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی» (همان: ۴) می‌انجامد و از سوی دیگر ادبیات را از حالت تک‌بعدی بودن خارج می‌سازد.

۲-۲. عشق در آرای اریک فروم

عشق از مباحث عمده ادبیات و روان‌شناسی است. «مایه زندگی و مبنای هستی بوده و از ماهیت حیات آدمی، ناشی می‌شود» (بیانی، ۱۳۸۵: ۱۷۹). در باب ارتباط تنگاتنگ ادبیات و روان‌شناسی همین بس که عشق، کهن‌الگویی است که در روان انسان، خانه دارد و «کهن‌الگوها نیز عناصر شکل‌دهنده تجربه ادبی به‌شمار می‌آیند» (ر.ک: فرای، ۱۹۵۷: ۳۳-۵۷). «عشق، نمود ناب و نهایی همبستگی آدمیان است، انسان به‌شیوه‌ای سطحی و تصادفی و با تفکری صرفاً درون‌گرایانه به دیگری نمی‌پیوندد» (مختاری، ۱۳۷۸: ۶۱۲). عشق می‌تواند آدمی را از خویشتن گرفتار تنگ دنیایی‌اش، بیرون آورد. در جهانی که همه، ددی و درنده‌خویی است یک لحظه آشتی، صلح جاویدان را نشانه کند. بارزترین مشخصه عشق، فقدان درد است وقتی دنیا را سراسر درد گرفته اگر بشود لحظه‌ای از آن، دور ماند، مطلب و مطلوب آدمی فراهم است؛ از همین روست که حتی اگر عشق، از حتمیت روشنی هم برخوردار نباشد باز گرایش روحانی دارد تا با فقدان درد هماهنگ شود (ر.ک: همان، ۵۱۲-۵۱۳). ملاحظه این نکات است که از عشق گفتن، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین صفات معنوی انسان‌ها در اشخاص، فرهنگ‌ها و جوامع مختلف میان تمام اندیشمندان همواره با دقت و باریک‌بینی خاصی مورد توجه بوده‌است؛ اما مفهوم عشق در آرای فروم جایگاهی بس رفیع و والا دارد او «انسانی را که از نظر روانی سالم است، کسی می‌داند که با عشق زندگی می‌کند و پیوندش با جهان، از راه عشق است» (فروم، ۱۳۹۲: ۳۱۴ و ۲۳۶). به باور فروم، عشق در وهله اول وابستگی به یک شخص خاص نیست؛ بلکه بیشتر نوعی رویه و جهت‌گیری منش آدمی است که او را به تمامی جهان، نه به یک معشوق خاص می‌پیوندد. اگر انسان فقط یکی را دوست بدارد و نسبت به دیگران بی‌اعتنا باشد، پیوند او عشق نیست؛ بلکه یک نوع بستگی تعاونی یا خودخواهی گسترش یافته‌است» (فروم، ۱۳۸۷: ۵۸). استدلال او این است که «وجود انسان دارای مجموعه‌ای از نیازهای اصیل است و تنش‌های روانی انسان از برآورده نشدن آن نیازهای اصیل وجودی ایجاد می‌شود. از نظر او عشق یکی از آن نیازهای اصیل طبع آدمی است» (فروم، ۱۳۹۲: ۲۲۹) و «خلاً آن را هیچ چیز دیگری جبران نمی‌کند. نیازهای اصیل، نیازهایی هستند که ریشه در طبع آدمی دارند و رشد و سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن آنهاست و غفلت از آنها، سلامت انسان را مختل می‌کند» (همان: ۱۰-۹).

فروم انسان را دارای استعدادی درونی برای عشق‌ورزی می‌داند و شکوفایی عشق راستین را نشانه ثمردهی آن استعداد درونی می‌خواند که به‌واسطه اراده و خواست فرد از

یک سو و موضوع و متعلق عشق از طرف دیگر، از حالت قوه به حالت فعل درمی آید. پس عشق جنبه انفعالی ندارد؛ بلکه عملی فعال است و شادمانی، رشد و آزادی از علائم آن به شمار می آید (ر.ک: فروم، ۱۳۹۱: ۱۲۹). از دیدگاه فروم، «عشق پاسخی به مسأله وجودی انسان است. انسان باید در ابتدا با خودش آشنا گردد و خود را بشناسد و این شناسایی تنها زمانی کامل و واقعی می شود که از راه عشق به دست آید. انسانی که از این راه به شناخت خود می پردازد خود به خود به سوی شناسایی دیگران و جهان خارج کشیده می شود» (آقاجانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۴). بر اساس همین باور است که «پیش نیاز عشق ورزی به دیگران را دانستن و توجه به این نکته می شمرد که همه آدمیان از یک گوهرند و اعضای یک پیکرند» (فروم، ۱۳۸۷: ۷۴). او توصیه می کند که همه انسان ها به جای گرفتار شدن در بند تعلقات ملی و جغرافیایی، باید خود را «فرزند آدم» بدانند. از اینرو، وطن پرستی را نوعی «بت پرستی» و «عشقی حرام» و نشانه نبود سلامت روانی می خواند «همچنان که عشقی که متوجه یک فرد باشد و شامل دیگران نشود «عشق» نیست. عشق به یک کشور نیز اگر جزوی از عشق به انسانیت نباشد، عشق نیست؛ بلکه بت پرستی است» (فروم، ۱۳۹۲: ۸۱-۸۰). البته او کامل ترین صورت عشق ورزی را عمل کامل ترین انسان ها می داند و تصریح می کند که درجه کمال عشق به درجه کمال خود فرد بستگی دارد (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۸۸) و به همین جهت است که از نظر او «عشق ورزی یک فعالیت بارور است» (فروم، ۱۳۶۳ الف: ۶۴).

خود آگاهی انسان از دید فروم اقسامی دارد «یکی از این آگاهی ها، آگاهی از تنهایی و جدایی است. درک این جدایی باعث بروز اضطراب می شود، اضطرابی که سرچشمه تمام اضطراب ها است. جدایی یعنی بریدن از هر چیز بدون استفاده از توانایی های انسانی؛ یعنی درک اینکه دنیا می تواند به من هجوم بیاورد بدون اینکه قادر باشم واکنش نشان دهم. به همین علت است که جدایی سرچشمه اضطراب شدید است» (آقاجانی، ۱۳۹۵: ۹۴). به باور فروم انسان باید جدا شود تا موجودیت خود را از جهان پیرامون تشخیص دهد و تبعاً موضوعی برای عشق ورزی بیابد. مادامی که کودک خود را از جهان جدا ن ساخته، جزئی از آن است و در نتیجه قادر به عشق ورزی به آن نیست (ر.ک: فروم، ۱۳۶۳ ب: ۸۴-۸۳).

فروم معتقد است اگرچه انسان ها برای غلبه بر تنهایی راه های متفاوتی در پیش می گیرند؛ اما فقط در صورت برقراری یک عشق سالم و دو طرفه است که فرد می تواند به طور حقیقی بر تنهایی غالب شود (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۱). به باور فروم، انسان چیزی را

دوست دارد که برایش سختی کشیده باشد و تنها رنج آن چیزی را به جان می‌خرد که عاشقش باشد (همان: ۵۳). فروم عشق را با عافیت‌طلبی سازگار نمی‌داند از دیدگاه او «عشق‌ورزیدن، ارتقای مقام و رسیدن به مرتبهٔ یک معشوق واقعی، نیازمند جسارت و شجاعت بسیاری است که به‌ترتیب ارزش‌های منحصر به‌فرد انسانی را به داوری نشسته، شرایطی فراهم می‌کند تا انسان برای کسب این ارزش‌های والا، تمامی داشته‌های خود را به خطر بیندازد» (همان: ۱۶۰) و معتقد است که «دوست داشتن؛ یعنی تسلیم کامل عاشق در برابر معشوق تا بلکه بتواند عشق او را به‌دست آورد، عشق نهایت ایمان و اعتقاد است، بنابراین کسی که ایمانش کم است، از عشق نیز بهره‌ای نخواهد برد» (همان: ۱۶۲) و تنها انسان‌های رشدیافته و بالغ (mature) و شخصیت‌های مولد و خلاق (productive character) قادر به عشق‌ورزی سالم‌اند. عشق چنین انسان‌هایی، که «عشق راستین» است از عناصری تشکیل می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. استغنا و بی‌نیازی ۲. تواضع و مهربانی ۳. مراقبت، توجه و احساس مسئولیت ۴. معرفت و شناخت ۵. احترام ۶. واقع بینی ۷. شهامت و شجاعت ۸. بخشش و فداکاری (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۳۷).

۲-۳. ویژگی‌های عشق از دید فروم

با بررسی و مطالعهٔ آثار فروم ویژگی شاخص و حائز اهمیت در بین تمام آثار او پرداختن به موضوع عشق و ابعاد منحصر به‌فرد آن است. فروم حصول به عشق را منوط به چند مرحله دانسته‌است، که درجهٔ اول آن، استغناست. استغنا برترین مظهر قدرت است و با استغناست که انسان، قدرت، ثروت و توانایی خود را تجربه می‌کند. تجربهٔ نیروی حیاتی و قدرت درونی که به این وسیله به حدّ اعلای خود می‌رسد و انسان را غرق شادی می‌کند. در این هنگام است که او خود را لبریز، فیاض، زنده و در نتیجه، شاد احساس می‌کند. استغنا در عشق، مسألهٔ مهمی است؛ نه به این دلیل که انسان به محرومیتی تن می‌دهد؛ بلکه به این علت که احساس زنده بودن می‌کند (همان: ۳۳) انسان‌ها فکر می‌کنند نثارکردن فقر می‌آورد؛ اما برای کسی که دارای شخصیت بارور و سازنده است؛ نثارکردن مفهوم کاملاً متفاوتی دارد. برای این افراد نثارکردن، برترین مظهر قدرت آدمی است. در نثارکردن انسان، قدرت، ثروت و توانایی خود را تجربه می‌کند؛ چرا که نثارکردن، از دریافت کردن شیرین‌تر است (ر.ک: فروم، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

دومین خصیصهٔ مهم در نظریهٔ عشق اریک فروم، مهربانی (compassion) است. به نظر او عشق، عبارت است از رغبت جدی به زندگی و پرورش آنچه به آن مهر می‌ورزیم (ر.ک:

فروم، ۱۳۸۷: ۳۶) مثل عشق مادر به کودکش که توأم با دلسوزی است. باید دانست که عشق و رنج، جدایی ناپذیرند؛ آدمی چیزی را از صمیم قلب دوست می‌دارد که برای آن رنج برده باشد و رنج چیزی را به‌جان می‌خرد که عاشق آن باشد. مهربانی جنبه دیگری از عشق را در بر دارد و آن، احساس مسئولیت (feeling of responsibility) است. احساس مسئولیت در معنای واقعی آن، امری ارادی است؛ یعنی پاسخ انسان به احتیاجات انسان دیگری است؛ خواه این احتیاجات بیان شده‌باشند یا بیان نشده‌باشند. به‌عبارت دیگر، احساس مسئولیت کردن یعنی توانایی و آمادگی جهت پاسخ دادن. البته باید توجه داشت که اگر احترام (honor/Respect) وجود نداشته‌باشد، احساس مسئولیت به‌راحتی به سلطه‌جویی و میل به تملک سقوط می‌کند. منظور از احترام، ترس و وحشت نیست؛ بلکه توانایی درک طرف مقابل، آن‌چنان که او هست و آگاهی از شخصیت بی‌همتای اوست؛ به عبارت دیگر، احترام یعنی علاقه به این مطلب که دیگری آن‌طور که هست باید رشد کند و شکوفا شود و این موضوع زمانی میسر است که انسان به استقلال رسیده باشد. رعایت احترام بدون شناخت طرف مقابل، ساختگی نیست و اگر مهربانی و احساس مسئولیت را معرفت رهنمون نباشد، هر دوی آنان بی‌نتیجه خواهند بود. معرفت، درجات بسیاری دارد و معرفتی که نتیجه عشق باشد، سطحی نیست؛ بلکه تا عمق وجود رسوخ پیدا می‌کند (همان: ۳۶-۳۹). چنین معرفتی زمانی میسر می‌شود که فرد بتواند بر علایق خود فایق آید و دیگری را چنان که هست ببیند. در واقع احترام به دیگری بدون شناختن او میسر نیست. آدمی علاقه‌مند است انسان را بشناسد و دانشی عمیق نسبت به آن پیدا کند راه آگاهی از این راز، عشق است (ر.ک: آقاجانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۸-۹۶). مجموعه خصایص مطرح شده برای عشق، همگی به یکدیگر بستگی دارند. آنها مجموعه‌ای از رویه‌های بشری هستند که فقط در وجود آدم بالغ که نیروهای خود را به‌صورت ثمربخش پرورش داده باشد، پیدا می‌شوند. انسان بالغ نیز کسی است که فقط خواهان حاصل کوشش‌های خویش است و پندارهای خودپرستانه علم مطلق و قدرت مطلق را از یاد برده، به فروتنی ناشی از قدرت باطنی دست یافته‌است.

ذکر این نکته ضروری است که دلیل انتخاب مؤلفه‌های مورد بررسی، جایگاه خاص این نوع از عشق و تأثیر محسوس آن در نگرش شخصیت بلقیس در سیر حوادث رمان است و گر نه مؤلفه‌های یاد شده را کم و بیش در ادبیات عاشقانه نویسندگان هم‌عصر دولت‌آبادی نیز می‌توان دید.

۳- بحث و بررسی

۳-۱. معرفی رمان کلیدر

رمان کلیدر، کمال یافته‌ترین اثر دولت‌آبادی و شاید داستان‌نویسی معاصر فارسی، با درون‌مایه‌ای فاخر و مضمون حماسی با زبانی استوار و متکی بر پیشینه غنی ادبیات فارسی عرضه شده است. موضوع این رمان پرآوازه قطور که طی پانزده سال و با بیش از شصت شخصیت به‌عنوان بلندترین رمان معاصر ایران نوشته شده، «درباره آگاهی و ناخودآگاهی در جامعه‌ای سرکوب‌شده‌ای» است (گمار، ۱۳۹۲: ۲ بهمن) که به مسأله انهدام تدریجی ایلات و عشایر و ساکن شدن آنها در دهات و یاغی شدن و به کوه‌زدن آنها می‌پردازد. طرح کلی رمان، تصویر شکل‌گیری مبارزه‌ای دهقانی-عشیره‌ای ضد مالکان ده و حاکمیت زور در فاصله سالهای ۱۳۲۵ پس از پایان غائله آذربایجان تا ۱۳۲۷ پس از تلاش نافرجام برای ترور محمدرضا پهلوی (ر.ک: امامی، ۱۳۷۷: ۸۸) در خطه پهنای خراسان است. این اثر، به لحاظ بافت روستایی و حماسی، زبان و ساخت ممتاز، نقطه عطفی در رمان‌نویسی فارسی به‌شمار می‌رود. روال عرضه داستان «به‌طور کلی توصیفی و وصفی است» (قانون‌پرور، ۱۳۶۷: ۳۵۸). ویژگی برجسته‌ای که باعث امتیاز آن نسبت به سایر آثار هم‌عصر خود، و سبک نویسندگی دولت‌آبادی شده است. خود نویسنده بر آن است که کلیدر «بیان حماسی یک واقعیت تاریخی در کشور ماست که باید بازگو و ثبت تاریخی می‌شد» (شیری، ۱۳۹۲: ۹۱). از همین‌رو است که از تحولات جامعه زمان خود غافل نیست، از تحوّل سنت‌ها گرفته تا حزب توده‌ای که به روستا کشیده می‌شود.

در کلیدر اگر یک روی سگه، مواجهه فرد با نظام اجتماعی باشد روی دیگر آن، مبارزه انسان با سرکشی‌های طبیعت است. دولت‌آبادی کتاب خود را نه حماسه مردمانی کویز نشین؛ بلکه حماسه عشق می‌داند. او در کتاب ما نیز مردمی هستیم، می‌گوید: این کتاب، کتاب عشق است، نه فقط عشق در محدوده زن و مرد... عشق به منزله یک جاذبه وجودی، من اگر این کتاب را به پایان برسانم، حق دارم خوشبخت باشم. از اینکه یکی از زیباترین سنن فرهنگی ملت خودمان را در اینجا متبلور کرده‌ام و آن همانا عشق است (ر.ک: چهل تن و فریاد، ۱۳۶۸: ۳۱-۲). او در کلیدر همه را عاشق می‌پندارد چرا که معتقد است «نان اگر می‌خورم برای این است که جان به نیرو در عشق نهم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۷۷). به اعتقاد وی «عشق، همان نیروی لایزال است که بنده و کدخدا نمی‌شناسد. ارزشی شایان آدمی و خود ویژه اوست. از گریبان فقر هم عشق سر می‌کشد» (همان: ۸) و «آدم بدون عشق نمی‌تواند زندگی کند» (همان: ۲۰۵۳). از همین‌رو است که دولت‌آبادی چنان تصاویر

نیرومند و زنده‌ای از عشق در کلیدر روایت می‌کند که در لحظه‌لحظه آن همراه قهرمانان، قلب به تپش می‌افتد و روح، میان کلمات به پرواز درمی‌آید به بیانی کلیدر «روایت و بازآفرینی عشق است» (افتخاری، ۱۳۶۹: ۱۳۱). چرا که روابط به‌تصویر درآمده در کلیدر برخاسته از تجربیاتی است که دولت‌آبادی در رویارویی با مردم آنها را لمس کرده و آنها را در رمان خویش بازنمایی کرده و به سخن خود نویسنده: «کلیدر به یک معنا، ادبیات برای مردم است» (چهل‌تن و فریاد، ۱۳۶۸: ۱۸).

۲-۳. عشق مادرانه از نظر فروم

انگیزه عشق‌ورزی در وجود تمام مادران به‌صورت ذاتی از سوی خداوند به ودیعه نهاده شده و قبول این واقعیت انکارناپذیر که «عشق نمودی خاص از نوع دوستی و جنبه‌ای از گرایش رویکرد به حیات است» (بیانی، ۱۳۸۵: ۱۸۴) موجب شده تا روان‌کاو برجسته‌ای همچون فروم نیز عشق مادرانه را بالاترین نوع عشق‌ها و مقدس‌ترین پیوندها بداند. از دید وی ماهیت این عشق، نوع پرستانه و بی‌چشم‌داشت است. فروم عشق مادرانه را عشقی می‌داند که نیاز به از خودگذشتگی و فداکاری دارد. ماهیت این عشق، ایثارگری است. این عشق در تکامل یافته‌ترین نوع آن در روح مادران موج می‌زند و هیچ عشقی را توان یارای آن نیست (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۷۷-۸۱). مادرانی که در کلیدر به‌تصویر درآمده‌اند مصداق روشنی از این عشق هستند از بلقیس گرفته تا نورجهان و... همگی «حتی در اوج بلوغ و شکوه فرزندان، نگران هستند تا زندگانی فراچنگ فرزندانشان سر تسلیم فرود نیاورده است» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۷۸۰).

بی‌تردید تجلی عشق مادرانه در کلیدر با بلقیس معرفی می‌شود؛ مادری در «انبوه عشق و رنج» (همان: ۱۹۳) دولت‌آبادی به‌صورت موجز و مؤثر بلقیس را چنین معرفی می‌کند: «موهبتی‌ست چنین مادری داشتن، اگر ت حتی از عمر خود بکاهی و بر عمر او بیفزایی» (همان: ۱۸۸۴). بلقیس زنی است با ویژگی‌های خاص زنان کویرنشین، خشک و یک‌رویه؛ در ورای ظاهر خشنی که نویسنده از او به‌تصویر می‌کشد خواننده به مرور با زنی سرشار از احساسات که عاشقانه فرزندان را می‌پرستد، آشنا می‌شود: «غم و وجد در قلب مادر، با سکوتی که جهانی برآشفته در دل داشت به هم آمیخته بودند. چنان‌که بلقیس درحالی‌که دست گرم گل‌محمد را بر استخوان شانه خود حس می‌کرد، این خموشی پرشکوه را با سخن دنیا هم تاخت نمی‌خواست بزند» (همان: ۱۷۷۸).

لحظهٔ وادع گل محمدها با مادر به قصد مبارزه‌ای بی‌بازگشت از تراژیک‌ترین و عاشقانه‌ترین لحظات داستان است:

«بلقیس می‌دید که قلبش دارد کنده می‌شود، می‌دید که چشمش دارد کور می‌شود، و می‌دید که پایش دارد فلج می‌شود. بلقیس می‌دید پسرهایش دارند می‌روند و این به سخن، آسان می‌آمد... بلقیس دست راست خود را به التماس و تضرع به جانب صورت گل محمد بالا گرفت و گفت: بیا رویت را ببوسم. حرمت مادر را گل محمد رکاب خالی کرد و از اسب فرود آمد و پاسخی به عشق مادری سر بر شانهٔ او وانهاد... بلقیس چشم و روی بر شانهٔ فرزند نهاده بود و عطر آشنای پیراهن و تن فرزند را می‌بوید. چانهٔ استخوانی گل محمد به قرار بر تارک سر مادر قرار گرفته و پلک‌هایش بر هم نشسته بودند و می‌نمودند که گل محمد نیز روح خود را تسلیم مادری بلقیس کرده‌است» (همان: ۲۵۲۳-۲۵۲۱).

فروم به موازات برشمردن ویژگی‌های عشق، داشتن ویژگی‌های منحصر به فردی مانند عاطفهٔ قوی، معرفت و بیداری و شور زندگی را هم از مقدماتی می‌داند که در صورت داشتن و یا ایجاد این صفات در هر فرد، توانایی دوست داشتن که از ثمرات یک عاشق واقعی و راستین است در انسان به وجود می‌آید (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۸۸).

۳-۳. ویژگی‌های عشق در شخصیت بلقیس بر اساس نظریهٔ فروم

۳-۳-۱. استغنا و بی‌نیازی

فروم استغنا را از مهم‌ترین خصایص عشق می‌داند. در مقابل افرادی که استغنا را از دست دادن می‌دانند، عده‌ای دیگر نیز هستند که از نظر آنان، استغنا نوعی فضیلت و به معنای فداکاری است؛ درست به همان میزان که «استغنا» عملی دشوار و ناگوار است، انسان باید ببخشد و انفاق کند. این افراد استغنا را از دریافت کردن گوارتر می‌دانند، نه به این سبب که شخص فداکار به محرومیتی تن می‌دهد؛ بلکه به این دلیل که شخص در خود احساس زنده بودن می‌کند (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۳۳). روح بلند بلقیس حتی در اوج نداری نیز چشم‌نواز است. در جایی از رمان که شرایط سخت معیشتی، عرصه را بر آنان تنگ کرده و خانواده با تکه نانی رفع گرسنگی می‌کنند، بخشندگی و مهمان‌نوازی بلقیس بیش از پیش به چشم می‌آید او با امنیه‌هایی که برای گرفتن خراج به چادرها مراجعه کرده‌اند سخاوتمندانه رفتار می‌کند و طوری وانمود می‌کند که همه چیز بر وفق مراد است: «شما مهمان ما هستید. این نان را من برای شما پختم. ما که خودمان به اندازهٔ امشب مان ساج

داشتیم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۶۰۹). بخشندگی و بزرگ‌منشی را باید جزو ویژگی‌های ذاتی بلقیس برشمرد؛ چرا که در قبال دوست و دشمن، رفتاری یگانه دارد همانقدر که در قبال نزدیکانش دست و دل‌باز است در مواجهه با دشمنان ایل نیز گشاده‌دست است. هنگامی که جهن‌خان به قصد پیدا کردن ردی از گل‌محمدها و جنگ با آنها نزد بلقیس می‌رود رفتار بلقیس شگفت‌انگیز است و تنها با نظر فروم که عاشق واقعی را کسی می‌داند که نه تنها به فرد بلکه به همه انسان‌ها عشق می‌ورزد، قابل توجیه است؛ آنجا که به دور از قصد و نیت دشمن از او می‌پرسد: «سوارهایت چه می‌خورند برایشان مهیا کنم؟ نان و خورشت یا فقط چای؟» (همان: ۲۵۲۹) اوج استغنا و خواننده را به شگفتی وا می‌دارد.

۲-۳-۳. تواضع و مهربانی نردبان عشق‌ورزی

فروم در کتاب هنر عشق ورزیدن به رابطه «عشق» با «فضایل اخلاقی» نگاه ویژه‌ای دارد و توانایی عشق‌ورزی را در گرو تواضع و مهربانی می‌داند به نظر او انسان آراسته به خلق تواضع، در پرتو مهربانی، از غرور و خودفریبی پیراسته می‌شود می‌تواند بی‌آنکه دیگران را پایین‌تر از خود بپندارد، به آنان عشق بورزد (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

نخستین برخورد خواننده رمان با بلقیس در لحظه ورود مارال به کلاته است. همانگونه که فروم، عشق و رنج را جدایی‌ناپذیر می‌داند و معتقد است انسان آنچه را دوست می‌دارد که برای آن رنج کشیده باشد (همان: ۳۸)، چهره‌ای که دولت‌آبادی در نخستین نگاه از بلقیس ترسیم می‌کند زنی کوشا و مسئولیت‌پذیر است که در پس ظاهر خشک و بی‌روح، قلب رئوف و مهربانی دارد، به‌گونه‌ای که رنج دوری از برادر را - که حاصل کدورت‌های چندین ساله میان خود و برادرش بر سر ازدواج با مادر مارال بوده و به‌زعم همه خانواده کلمیشی، هم‌کفو با ایشان نبوده و باعث شرمساری و سرافکندگی ایل گردیده است - به عشق او و برادرزاده‌اش تحمل کرده و همین که مارال به کلاته می‌رسد و خود را دختر عبدوس (برادر بلقیس) معرفی می‌کند، گویی همه گذشته‌ها را از یاد می‌برد و با شوقی مضاعف در حالی که با افتخار، مارال را به دیگران معرفی می‌کند او را در آغوش می‌کشد:

«بلقیس پیش از اینکه دختر را بغل بگیرد به نگاهی تند و ژرف، چهره و چشمان او را به خود جذب کرد و پس، آشفته و پر شور دختر عبدوس را در آغوش کشید و همراه صداهایی بریده‌بریده که از گلویش کنده می‌شد چهره بر چهره او مالید؛ بازوها، شانه‌ها و گیسوانش را نوازد. پس سیری‌ناپذیر به چشم و

چانه مارال نظر دوخت؛ تلاشی به یافتن نشانی از برادر. مارال را به درون برد. به همه شناساند: دختر عبدوسه. سرو! سرو! چشم بد دور. خوش آمدی عمه‌جان. خوش آمدی» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۳).

کلیدر را می‌توان به اذعان بسیاری از نویسندگان و منتقدان، حماسه‌عشق نامید. ریشه تمام حوادث داستان برگرفته از عشق است. عشق‌هایی که از مبدأ عشق به مردم، عشق به خاک و بوم، عشق به همسر، عشق به مادر و... سرچشمه گرفته. عشق مادرانه در روابط بلقیس و فرزندانش همان تعریفی را دارد که فروم از عشق مادرانه ارائه داده «محبت مادر به فرزندانش نه بدین سبب است که آنان موجب خوشحالی او می‌شوند؛ بلکه بدین دلیل است که فرزندان او هستند. بنابراین عشق مادر را نمی‌توان با رفتار خوب، جلب کرد و یا با گناه کردن از دست داد، عشق مادرانه شفقت و رحمت است» (فروم، ۱۳۶۳ الف: ۱۹۷). عشق بلقیس به فرزندانش در حد جان‌دادن بدون ذره‌ای چشم‌داشت است. نگاه، رفتار و کردار بلقیس بازتاب این نوع از عشق است: «دست گل محمد همچنان بر شانه مادر بود و بلقیس به هنگام رفتن، لنگش ملایم پای فرزند را در غمی که دل را می‌گزید، احساس می‌کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۷۷۸).

۳-۳-۳. لزوم احترام عاشق به معشوق

در نظریه عشق فروم، خصیصه دیگر عشق، احترام است. «اگر احترام وجود نداشته‌باشد، احساس مسئولیت به آسانی به سلطه‌جویی و میل به تملک دیگری تنزل می‌یابد. منظور از احترام، ترس و وحشت نیست؛ بلکه توانایی درک طرف، آنچنان‌که وی هست، و آگاهی از فردیت بی‌همتای او» (فروم، ۱۳۸۷: ۳۸). در خصیصه احترام، استثمار وجود ندارد و عاشق خواهان آن است که معشوق در راه خویش پرورش یابد و شکوفا شود، نه برای پاسداری از او (همان: ۳۹).

در جای‌جای رمان، گفتگوی بلقیس با فرزندانش توأم با احترام برخاسته از عشق و محبت و تعصب به آنهاست از آنجا که احترام به دیگری بدون شناخت او میسر نیست و راه آگاهی از این راز تنها به‌واسطه عشق به‌دست می‌آید (ر.ک: آقاجانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۸). بلقیس نیز هنگامی که شیرو را در خانه آلاچاقی می‌بیند، بدون چشم‌زد از مقام ارباب، با گذشت از لکه ننگ و زخم دردناکی که دخترش با فرار با معشوقه‌اش بر کالبد خانواده وارد کرده و مایه سرشکستگی و خوار شدنشان در ایل و دهات اطراف شده با شناختی که از دختر دردانه‌اش دارد با احترام با او برخورد می‌کند و با خود به ایل می‌برد و

حتی خطر بردن او را به سر چادرها به جان می‌خرد و پس از بازگشت شیرو به میان ایل، این اوست که دختر را به گرمی می‌پذیرد و در برابر برادران خشمگین می‌ایستد تا صدمه‌ای به شیرو وارد نشود: «چه کرده است او مگر؟ غیر از کارهایی که هر کدام از شما به یک طریقی کرده‌اید یا می‌کنید؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۷۹۱)

۴-۳-۳. عشق محصول معرفت و فداکاری

انسان در صورتی می‌تواند به درک صحیحی از دیگران و جهان پیرامون دست یابد که به توانایی‌ها، خلق‌و‌خو، ویژگی‌ها و روحیات درونی خود در مصاف حوادث مختلف واقف و به شناختی کامل رسیده باشد. چنین فردی با آگاهی از صفات درونی خود در مواجهه با عشق، برخوردی آرمان‌گرایانه خواهد داشت. فروم معرفت یا شناخت را منتج به فداکاری می‌پندارد. از نظر وی، شناخت و درک حقیقت یکی از نشانه‌های انسان‌های سالم است و توانایی‌ حق‌بینی در آدمی توانایی عشق‌ورزی را ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، رابطه‌ای ناگسستنی بین درک حقیقت و عشق راستین وجود دارد. فروم شناخت را اساسی‌ترین عنصر عشق می‌شمرد و عشق بدون معرفت را کور می‌خواند (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۲). معرفت درجات بسیاری دارد معرفتی که زاده عشق باشد، به یقین، سطحی نخواهد بود و تا عمق وجود رسوخ خواهد کرد (همان: ۴۰).

بلقیس در تمام دقایق زندگی بر مبنای معرفت ذاتی‌ای که به مرور ابعاد پنهان آن، بر خواننده آشکار می‌شود، فداکارانه در پی برآورده ساختن آرزوهای اطرافیان به‌ویژه فرزندان‌ش است. «بلقیس حرمت عشق را، بلوغ عشق را می‌شناسد. بلقیس پروراننده عشق، مادر عشق است. بی‌خللی که صدای قدم‌هایش در سکون وجود درافکند، بی‌خراشی که خویشکاری دستانش در سکوت عشق به‌جای گذارد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۲۵۰۲). فروم انسانی را که از نظر روانی سالم است، کسی می‌داند که با عشق زندگی می‌کند و پیوندش با جهان از راه عشق است. استدلال او این است که وجود انسان دارای مجموعه‌ای از نیازهای اصیل است و تنش‌های روانی انسان از برآورده نشدن آن نیازهای اصیل وجودی ایجاد می‌شود. از نظر او عشق یکی از آن نیازهای اصیل طبع آدمی است (ر.ک: فروم، ۱۳۹۲: ۳۱۴-۲۲۹).

در جایی از داستان هنگامی که امنیه‌ها برای گرفتن از مالی که وجود خارجی ندارد به چادرها می‌آیند و اصرار دارند یا مالیات بگیرند و یا در عوض گل محمد را به‌خاطر تنگدستی و عدم استطاعت مالی در پرداخت مالیات با خود به شهر ببرند، بلقیس آنی از فکر فرزندش

جدا نیست حاضر است تمام داشته‌هایش را بدهد؛ اما در عوض گزندی به نور چشمش نرسد: «بلقیس به گردن‌بند خود نگاه کرد و زیر لب گفت: چه می‌ارزد؟ هزار تاش فدای یک تار موی جوانم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۶۳۰).

بدیهی است هنگامی که این دیدگاه در روان انسانی نقش بسته‌باشد، بذل مال و جاه و مقام و نام و ننگ هیچ جایگاهی نخواهد داشت. از نظر فروم در عشق زن و مرد، دو نفر که جدا بودند یکی می‌شوند. در عشق مادرانه دو موجود که یکی بودند از هم جدا می‌شوند... لازمه عشق مادرانه فداکاری است؛ زیرا باید همه چیز را نثار کرد. همین جاست که بیشتر مادران در عشق مادرانه خود شکست می‌خورند. بهترین محک برای توانایی عشق‌ورزیدن این است که مادر بتواند جدایی را با اشتیاق تحمل کند و حتی پس از جدایی نیز در عشق خود پایدار بماند. عشق مادرانه فروم نه تنها آرزوی زنده‌ماندن بلکه عشق به زندگی را در نهاد فرزند القا می‌کند (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۸۱-۷۷). بلقیس مادری است که «تمام لحظه‌های تب‌آلود و نابهنجار را تاب می‌آورد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۲۴۶۹). رهبری‌است نقش‌آفرین با حرکات و سکنات که با ایماء و اشاره به فرزندانش درس زندگی و مردانگی می‌آموزد. شکست و دودلی را از آنها می‌زداید، همه را دور هم جمع می‌کند. در قسمت پایانی داستان وقتی بلقیس، مرگ فرزندانش را می‌بیند، جزعی نمی‌کند و بدون عجز و لابه، صورت گل‌محمد را می‌شوید و به او آب می‌نوشاند:

«بلقیس پیش آمد و ایستاد. گل‌محمد پلک گشود و پلک فرو بست. بلقیس آب خواست. آوردند. کنار شانه گل‌محمد زانو زد، لبان تفتیده پسر را با آب شست و سپس به او آب چشانید. طعم آب یکبار دیگر تازه بود. پس بلقیس روی پسر را بشست، در او نگریست و لبخند زد و گفت: شیرم حلالست، پسر» (همان: ۲۵۸۸).

پس از آنکه با سر بریده گل‌محمد، مواجه می‌شود بی‌هیچ جزع و فزعی در حالی که قامت فرتوت خود را راست نگاه داشته و چشمانی که بسان چشمه خشکیده، عاری از هر رطوبتی است. گسیوانش را به رسم انزجار از روزگار و مردمان فریبکارش بر گور فرزندانش می‌پاشد و دل جهن‌خان و اطرافیانش را با پایداری و شجاعت به درد می‌آورد:

«بلقیس به آرامی سربند را باز کرد، آنچه گلیله و گیسو که داشت به دور دست پیچید و به گزلیکی از بیخ بریدشان و بر گور پاشید. پس سر بریده را به جهن سپرد و از میانه به در رفت... بلقیس براه افتاد رشیدتر از همیشه می‌نمود.

قد تکیده‌اش را راست گرفته بود، استوار گام برمی‌داشت. رو به سوی بیابان می‌رفت» (همان: ۲۵۹۵-۲۵۹۴).

۵-۳-۳. واقع‌بینی در عشق

توانایی دیدن حقیقت اشیا و امور از ویژگی‌هایی است که تنها انسان‌های معدودی از عهده آن برمی‌آیند. انسان عاشق ظهور حقیقت را تنها در معشوق می‌بیند و بی‌واهمه از خطرات مسیر رسیدن به معشوق، به‌سوی حقیقتی گام برمی‌دارد که در بسیاری از موارد به محوشدن در صفات معشوق، ختم می‌شود. از دید فروم واقع‌بینی «دیدن افراد و اشیاست به‌طور عینی و آن‌چنان‌که هستند» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۳۸). در کلیدر، بلقیس شخصیت واقع‌بینی است که در برابر حوادث و ناملایمات زندگی پیرامون خود و اطرافیانش با دیدی باز و حقیقت‌نگر برخورد می‌کند، هیچ‌گاه آرمان‌گرایانه به جهان نمی‌نگرد و تصاویری ماورایی در ذهن ندارد؛ بلکه همان تصاویری را از خانواده، ایل و افراد جامعه پیرامون می‌شناسد که در شخصیت آنهاست؛ به عبارت دیگر، میان تصویری که از اطرافیان در ذهن بلقیس نقش بسته، با حقیقت و چهره واقعی افراد جامعه تناسب برقرار است. بلقیس رفتار و کردار پسرش را در مواجهه با دولت و اربابان منطقه که در ظاهر با او هستند، می‌بیند و با دیدی آینده‌نگرانه می‌گوید: «اگر نتوانستند گل‌محمد را به جرگه خودشان بکشاند، آن‌وقت سرش را گرد می‌کنند و می‌گذارند روی سینه‌اش» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۸۸۷).

از دید فروم شناخت حقیقت، همان راه عشق‌ورزی است و «عشق تنها راه شناخت است که در حین وصل، انسان را به این تمنای خویش می‌رساند، در عشق‌ورزیدن و نثار کردن خود است که حتی خود را می‌یابیم، خود را کشف می‌کنیم. هم خود و هم دیگری را می‌شناسیم، و انسان را مشاهده می‌کنیم» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۲۶). در کلیدر نیز چنین است در کلیدر، بلقیس همواره کنار گل‌محمد حضور دارد و هنگامی که می‌بیند اربابان چگونه فرزندش را به بازی گرفته‌اند با شهامت تمام حقایق را می‌گوید و او را از ارباب‌ها برحذر می‌دارد: «تو هم‌سنگ اینها نیستی ننه؛ گل‌محمد!... با این داراها پلو مخور ننه؛ گل‌محمد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۲۰۹۴).

او هدایت‌گری است آگاه، روشنگری است فهمیده نسبت به حکومت و دار و دسته‌اس، بدبین، دل‌چرکین و کینه‌ای.

«بخت و خطر دو بال یک شاهینند، برادر! خطر بالا سر پسرهای من بال

می‌زند» (همان: ۱۸۸۵).

سخنان او آویزه گوش گل محمد است. در سختی‌ها و شداید گفتارش در گوش گل محمد به نجوا درمی‌آید. «بره نر برای کارد است» (همان: ۱۸۸۷). این جمله گل محمد را در تصمیمات و کارهایش استوار و پابرجا می‌کند تا وسوسه اطرافیان و عاملان حکومت نگردد. فروم که عشق راستین و رنج را دو جزء جدایی‌ناپذیر و همیشه توأمان می‌داند، معتقد است جوهر عشق، رنج بردن برای چیزی و کوشش برای پروردن آن است. به اعتقاد فروم، آدمی رنج آن چیزی را بر خویشتن هموار می‌کند که عاشقش باشد:

«شاخه‌های خیال بلقیس به هر سوی کشیده می‌شد. به همه سوی. هر وجودی در خانوار، نشانی و شاخه‌ای از بلقیس بود. مادر مدام، خود را در مرکز این گره پیوسته می‌دید. چنین بود که بلقیس از همه، در همه و با همه بود؛ با خان محمدش در زندان بود و با بیگ محمدش در راه. با کلمیشی به گله بود و با خان عمو در بیم و شتاب. با زنها در اندوه بود و با صبراو در اندیشه. با عبدوس در جدایی بود و با گل محمدش در تنگنا. آبگیری بود بلقیس که همه جوی‌ها بر او می‌ریختند و هم از او روان می‌شدند» (همان: ۴۰۱).

در عشق مادر به فرزند اشاره می‌کند که در آن، مادر با احساس مسئولیت تمام، هر رنجی را برای محافظت از فرزند و پرورش او جانانه می‌پذیرد (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۱-۳۱). «زینب بلاکشم من، زینب بلاکش» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۲۹۵).

۳-۳-۶. تهوّر و شجاعت در عشق

شجاعت را می‌توان «توانایی و آمادگی جهت پاسخ دادن» (فروم، ۱۳۸۷: ۳۶) در برابر قدرت‌های مافوق، بدون ترس از عواقب ناخوشایند آن دانست. از نکات قابل تأمل در شخصیت‌پردازی بلقیس، صراحت لهجه و گفتار حق در برابر ایادی ظلم و نثار عشق بی‌نهایتی است که به فرزندانش دارد و از اینکه جاننش را در راه عزیزانش فدا کند، واهمه‌ای ندارد. بلقیس دارای شجاعتی ذاتی است چنان‌که در کشتن امنیه‌ها به گل محمد یاری می‌رساند و هنگام رفتن پسرانش به قتل‌گاه، مویه نمی‌کند؛ می‌گوید: «بره نر برای کارد است» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۲۳۲۶ و ۱۸۸۷) و سر جنازه عزیزانش می‌گوید: «خوشا به مردانگی تو ... ای مرد مردان؛ خوشا به غیرتی که تو داشتی» (همان: ۲۵۸۹).

نمونه بارز عشق و شجاعت او را می‌توان در مواجهه با جهنم‌خاں و باقلی‌بندار زمانی که مردان کلمیسی به عزم جنگ قلعه‌میدان را ترک کرده‌اند، دید. با اینکه می‌داند تاب مقابله با مزدوران دشمن را ندارد؛ ولی با رشادتی وصف ناشدنی حق مطلب را ادا می‌کند:

«پا پائین بگذار جهنم، فرود آی! اینجا کسی نمانده تا بخواهد به تو شلیک کند. کی شنیده‌ای که پسرهای من در خانه و محله خود دیگری را شکار کرده باشند؟ نه جهنم، پسرهای من چنین عادت‌هایی از من به ارث نبرده‌اند، فرود بیا!... بلقیس به باقلی‌بندار برگشت در او نگریست و گفت: تو چی... نمک به حرام؛ باز هم برایت بخته پرواری سر ببرم؟» (همان: ۲۵۲۹)

۷-۳-۳. قدرت ایمان در عشق

ایمان مورد نظر فروم، اعتقاد راسخ عاشق به وجود یقین و قاطعیتی است (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۱۴۱) که ریشه در فعالیت‌های ثمربخش عقلی و عاطفی دارد. بلقیس در تمام طول رمان، همواره بر قدرت عشق خود ایمان دارد و تجلیات روح بزرگش در جای‌جای رمان به چشم می‌خورد زنی است که زندگی در کویر از او انسانی خودساخته، مقاوم، نستوه و صریح‌اللهجه ساخته که یک‌تنه، بار غم خانواده را بر دوش می‌کشد، یار و غمخوار همگان است و اندوه خود را با شکیبایی زایدالوصفی در درون می‌خشکاند.

«بلقیس فقط آب پاکیزه و خنک را دوست می‌داشت و نان برشته را، و گوسفند چرب‌دنبه و پر شیر را. در جوانی، یورش گله‌ای تشنه به آب، شاید برایش زیبا و دل‌انگیز بود؛ اما امروز دیگر این‌طور نبود. امروز، شیر پستان بز برایش عزیزتر از به پستان رسیدن بزغاله بود. در گذشته، او هم آسمان را دوست می‌داشت؛ چرا که شب را به یاد یاری‌بیداری می‌کشید و این آسمان بود که راز سینه بلقیس را می‌دانست، و ستاره‌ها بودند که او یکایکشان را می‌جست و می‌شمرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۷۶-۷۷).

عشق نهایت ایمان و اعتقاد است، بنابراین کسی که ایمانش کم است، از عشق نیز بهره‌ای نخواهد برد (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۱۶۲). در اوضاع و احوالی که فقر و ناچاری امان کلمیسی‌ها را بریده و خشکسالی و بزم‌رگی بر آن‌ها شیخون زده و همه در این غم جانفرسا در تب و تابند، تنها اوست که با ایمانی راسخ و اعتقادی پابرجا در پی فایق آمدن بر مشکلات و رسیدن به صبح امید است.

۸-۳-۳. فعال بودن لازمه عشق‌ورزی

منظور از تلاش، کوشش یا حمیت داشتن در انجام امور از منظر فروم، انجام کار و فعالیت ملموس نیست؛ بلکه یکی از انگیزه‌های مهم انسان در روان‌کاوی وی در باب عشق‌ورزیدن، لزوم غلبه بر تنهایی و ترک زندان جدایی‌هاست (ر.ک: همان، ۲۹-۲۱). در نظریه عشق فروم، فعال بودن توجه دائمی عاشق به معشوق (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۹) است. با در نظر گرفتن این دیدگاه و شباهت‌یابی آن در شخصیت بلقیس می‌توان دید در روند حوادث و رخدادهای رمان، بلقیس شخصیتی فعال دارد؛ از لحظه ورود به داستان تا انتها، مشارکتی ثمربخش در وقایع دارد و این تلاش و کوشش او در بحرانی‌ترین شرایط خانواده همه در راستای اتحاد و یکپارچگی خانواده است. او به تک‌تک فرزندان، همسر و حتی عروسی که او را لایق پسر خود نمی‌دید (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۵۰)، عشق می‌ورزد و بر اساس دیدگاه عشایری خود تمام توان خویش را به کار می‌گیرد تا مانع از فروپاشی روابط، جدایی و تنهایی اعضاء خانواده گردد. بلقیس با مشغولیت‌های کاری در بیشتر موارد به دنبال فرار از رنج تنهایی و انزوا است؛ چرا که عشق در جامعه ایلی که چندان با معیارهای شهری مطابقت ندارد؛ تنها با کار و کوشش و دوشادوش هم موانع را برطرف کردن حاصل می‌شود. «در خاک و باد بیابان، عشق از گونه دیگر او را زنده وامی‌داشت. عشقی پهناورتر، ژرف‌تر. عشقی به خود آمیخته... جان به نان بسته‌است» (همان: ۷۷).

در جلد هشتم، بخش بیست و سوم، بلقیس با اعتماد به نفس کلمیشی را که به شدت از بیماری در رنج است با کمک سایر زنان ایل جراحی می‌کند (همان: ۱۸۶۶-۱۸۶۱). در جلد دهم، بخش سی‌ام، با استواری در برابر جهن می‌ایستد و حاضر نمی‌شود به محل اختفای مردان ایل اشاره کند (همان: ۲۵۳۱) و در تمام مدت نبرد، کنار مارال می‌ماند و به او دلگرمی می‌دهد. سرانجام، هنگامی که بر سر پیکر نیمه‌جان گل‌محمد حاضر می‌شود، لبان خشکیده پسر را با آب می‌شوید و با عزیزانش که بر خاک افتاده‌اند وداع می‌کند و گیسوی خود را بر خاک آن‌ها می‌افشاند؛ ولی به غم اجازه نمی‌دهد که به کمر او خم آورد (همان: ۲۵۹۵). این احساس تلاش در بلقیس را حتی آن‌گاه که در حوادث داستان حضور فیزیکی ندارد هم قابل ردیابی است؛ آثار اندیشه و تاثیر صحبت‌های او بر سایرین همواره در خاطر خواننده متصور است.

فروم معتقد است محنت کشیدن برای یک چیز و تلاش برای پرورش آن، جوهر واقعی عشق است و عشق سالم است که انسان را یاری می‌دهد تا بر انزوای خود فایق آید و در عین حال خودش باشد (ر.ک: فروم، ۱۳۸۷: ۴۴). بلقیس از آغاز تا پایان رمان مانند نقطه

ثقلی، همه فشارهای وارده را تاب می‌آورد و قدمی خلاف جهت منافع ایل و خانواده بر نمی‌دارد. او عاشقی است از خودگذشته که «خودش، خودش را نمی‌تواند ببیند تا بتواند حال خودش را وصف کند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۱۴۶۲). پردازش کامل جنبه‌های مختلف شخصیت بلقیس از نظر چگونگی اندیشه و رفتار او حضوری به یاد ماندنی برایش در رمان ترسیم کرده‌است. حضور او در صحنه‌های مختلف زندگی ایلی، در ایجاد و پردازش روح واقع‌گرایانه حاکم بر اثر تاثیر بسیاری دارد و شخصیت او را به یکی از اصلی‌ترین شخصیت‌های تصویرگر محیط عاشقانه در کلیدر بدل می‌سازد. شخصیت او به‌علاوه حضور در بافت روایی اثر، محمل مناسبی برای عبارت‌پردازی‌ها و دخالت قلمی نویسنده فراهم می‌آورد؛ ولی شخصیت او به‌خوبی در فضای رمان جای گرفته‌است و بخش‌های حضور او در رمان، زمینه آرامش بین گره‌های اصلی داستان را به‌خوبی فراهم آورده‌است. با این اوصاف، بلقیس، همواره در اظهار عشق شخصیتی فعال از خود بروز می‌دهد و استفاده ثمربخشی از فعالیت‌های باطنی و نیروهای درونی خود دارد.

جدول ۱. تطبیق ویژگی‌های عشق از دید اریک فروم بر شخصیت بلقیس در رمان کلیدر

عناصر تشکیل‌دهنده عشق	ویژگی‌ها	مصادقات در شخصیت بلقیس
استغنا و بی‌نیازی	بخشش و انفاق، نوعی فضیلت و برترین مظهر قدرت آدمی است؛ که سبب می‌شود انسان در خود احساس زنده بودن کند.	مهمان‌نوازی و بخشندگی از امنیه‌ها و جهن‌خان با وجود شرایط سخت معیشتی.
تواضع و مهربانی	توانایی عشق‌ورزی در گرو رغبت جدی به زندگی و پرورش آنچه به آن مهر می‌ورزیم و نیز پیراسته‌شدن از غرور و خودفربیی در پرتو مهربانی است.	پذیرفتن مارال به جمع خانواده و زدودن کدورت با برادر، محبت به فرزندان در حد جان دادن.
احساس مسئولیت	توانایی و آمادگی پاسخ دادن ارادی به احتیاجات انسانی دیگر.	احساس مسئولیت در برابر همسر و فرزندان، عروس و تمام وقایع پیرامون خانواده.
معرفت و شناخت	توانایی شناخت خلق‌و‌خو، ویژگی‌ها و روحیات درونی جهت درک آرمان‌گرایانه عشق که منتج به فداکاری در قبال دیگران می‌گردد.	برآورده ساختن آرزوهای اطرافیان به‌ویژه فرزندان و همراهی فداکارانه آنها در راه حق و عدالت.
احترام	توانایی درک طرف مقابل، آنچنان‌که هست، و آگاهی از فردیت بی‌همتای او و آرزوی شکوفایی و پرورش معشوق در راه شناخت و رسیدن به خویش‌خویش.	احترام و پذیرفتن دختری که باعث سرشکستگی ایل شده‌است.

واقع‌بینی و حقیقت‌نگری	قدرت درک حقیقت وجودی افراد و اشیاء به‌طور عینی.	برخورد واقع‌گرایانه و حقیقت‌نگرانه در برابر حوادث و ناملازمات زندگی.
شجاعت و شهامت	توانایی و آمادگی پاسخ دادن در برابر قدرت‌های مافوق، بدون ترس از عواقب ناخوشایند آن.	صراحت لهجه در برابر دشمنان کلمبیشی‌ها و بیان بی‌واهمه حقایق به بندار و مزدورانش که برای جنگ با فرزندانش آمده‌اند و یا همراهی با گل‌محمد در کشتن امنیه‌ها.
ایمان	ایمان، اعتقاد راسخ، یقین و قاطعیتی که ریشه در فعالیت‌های ثمربخش عقلی و عاطفی دارد.	با وجود چیرگی فقر و ناچاری، با ایمانی راسخ و اعتقادی پابرجا در پی فایق آمدن بر مشکلات و رسیدن به صبح امید است.
فعال بودن	توجه دائمی عاشق به معشوق در راستای غلبه بر تنهایی و ترک زندان جدایی برای دستیابی به عشق راستین.	به‌کارگیری تمام توان برای حفظ کیان و روابط ایل و رفع تنهایی اعضاء خانواده، درمان همسر، کمک به تأمین مایحتاج خانواده، همراهی فرزندان در جنگی نابرابر.

۴- نتیجه‌گیری

دانش بشری به اندازه کافی از تخصص‌گرایی افراطی ضربه دیده‌است اگر دانش‌های تطبیقی نتوانند وظایف خویش را در پیوست مجدد معرفت و ارائه یک نگرش کلان انجام دهند آینده معرفت و حتی حیات بشری در معرض خطرات متعددی قرار می‌گیرد. در صفحات پیشین برای مقابله با این موضوع و دیگر چالش‌های ادبیات تطبیقی، مطالعات بینارشته‌ای که یکی از حوزه‌های نوین پژوهش در ادبیات تطبیقی است را وجهه همت قرار داده و به منظور ارائه الگویی عملی با واکاوی شخصیت بلقیس در کلیدر بر مبنای نظریه عشق فروم و موارد قابل تطبیق در این اثر، افزون بر اینکه تلاش شد رابطه ادبیات با سایر شاخه‌های علوم انسانی از جمله روان‌شناسی به قدر مقدور بازنمایی شود، اهمیت مطالعات بینارشته‌ای در بررسی آثار ادبی مورد تأکید قرار گرفت. نتیجه این بررسی داد که شباهت‌های زیادی میان نظرات روان‌کاوانه فروم و پردازش شخصیت بلقیس در رمان کلیدر وجود دارد، و بلقیس به معنای حقیقی عاشقی راستین است که همه چیز خود را در راه رسیدن به هدف فدا می‌کند و کردار و گفتار او در جریان حضور در رمان، گواهی آشکار بر این واقعیت است. بر اساس مطالعه انجام شده، شخصیت بلقیس را می‌توان نمونه دقیقی از عاشقی دانست که ویژگی‌های ضروری برای عشق ورزیدن راستین را داراست. او انسانی

است بی‌نیاز برابر با دیدگاه فروم که از همهٔ علاقه‌ها و آرزوهایش در راه رسیدن به عشق واقعی که همانا فرزندانیش می‌باشند، می‌گذرد. ویژگی دیگر بلقیس مهربانی و تواضع اوست از این رهگذر، عشق چشم‌انداز اوست؛ عشق به همراهان و همدمانی که برای پرورش آنها با تمام وجود می‌کوشد و رنج‌های بسیاری را تاب می‌آورد. عشق به انسان که در کلیت خود، روح غنایی‌اش را به‌واسطهٔ این عشق فراگیر سیراب می‌کند بلقیس در این عشق ناب، خود را مسئول می‌داند و طبق نظر فروم، در عمل نیز به‌شدت مسئولیت‌پذیر است این موضوع کاملاً ارادی بوده و هرگز نمی‌توان آن را با ادای وظیفه برابر دانست. لزوم احترام به طرف مقابل، دیگر ویژگی عشق در شخصیت بلقیس است، بی‌آنکه سبب احترام او ترس و وحشت باشد. احترامی که در جزء به جزء ذهن او نشانی از عشق به هم‌نوعان است. آخرین مشخصه‌ای که برای عاشقی راستین ضروری می‌نماید، معرفت و فداکاری است؛ فداکاری عمیق بلقیس نسبت به خانواده و ایل، زادهٔ عشق است و نمی‌توان آن را سطحی و گذرا دانست. افزون بر این، بلقیس از ویژگی‌هایی همچون حقیقت‌نگری، شجاعت، ایثارگری، ایمان و کوشا بودن نیز در راه عشق‌ورزی به عزیزانش برخوردار است و سرانجام بلقیس در حماسهٔ عشقی رمان کلیدر همهٔ ویژگی‌ها و صفات مورد نیاز برای عشق‌ورزیدن را از دیدگاه اریک فروم دارد و می‌توان او را عاشقی حقیقی و واقعی دانست و جان کلام اینکه دولت‌آبادی از نویسندگان پرتوانی است که در آثارش، مسائل سیاسی-اجتماعی با همهٔ هستی او از جمله عشق، عجین شده گویا به باور دولت‌آبادی، عشق حتی هنگامی که جهان، مستعد عشق نیست هم نباید لحظه‌ای خدشه پذیرد. ناگفته پیداست که برای تکمیل این مختصر، مطالعات بینارشته‌ای گسترده‌تری در حوزهٔ علم روان‌شناسی، اجتماعی، ادبی و هنری باید بهره‌جست؛ اما اینجا تا حد توان و به قدر مقدور تلاش شد اهمیت ارتباطات بینارشته‌ای نشان داده شود؛ لذا بررسی موشکافانه و تخصصی‌تر در این زمینه، به پژوهش‌های آتی موکول می‌شود.

فهرست منابع

الف: کتاب‌ها

- ۱) امامی، نصرالله (۱۳۷۷)، **مبانی و روش‌های نقد ادبی**، تهران: جامی.
- ۲) آقاجانی، زهرا؛ احمدی، مائده؛ امامی‌دوست، سیدمجتبی؛ جابرزاده‌انصاری، شقایق؛ محمدی، طیبه (۱۳۹۵)، **عشق از رویا تا واقعیت**، تهران: انتشارات آزمون‌یار پویا.

- ۳) چهل تن، امیرحسین؛ فریاد، فریدون (۱۳۶۸)، ما نیز مردمی هستیم، گفتگو با محمود دولت‌آبادی، تهران: نشر پارسی.
- ۴) دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۴)، کلیدر، چاپ یازدهم، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۵) فروم، اریک (۱۳۶۳ الف)، داشتن یا بودن، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- ۶) فروم، اریک (۱۳۶۳ ب)، گریز از آزادی، ترجمه داود حسینی، تهران: گلشایی و ارسطو.
- ۷) فروم، اریک (۱۳۸۷)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، چاپ بیست و ششم، تهران: مروارید.
- ۸) فروم، اریک (۱۳۹۰)، انسان برای خویشتن (پژوهشی در روان‌شناسی اخلاق)، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات بهجت.
- ۹) فروم، اریک (۱۳۹۱)، بنام زندگی، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- ۱۰) فروم، اریک (۱۳۹۲)، جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ ششم، تهران: بهجت.
- ۱۱) مختاری، محمد (۱۳۷۸)، انسان در شعر معاصر، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۱۲) میرعبادینی، حسن (۱۳۸۳)، صد سال داستان‌نویسی ایران، ج ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- ۱۳) ولک، رنه؛ وارن، آوستن (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۴) یآوری، حورا (۱۳۸۷)، روان‌کاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان، از بهرام گور تا راوی بوف کور، تهران: انتشاران سخن.

ب: مقالات

- ۱) آتشی، لاله؛ انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۰)، «ادبیات و نقاشی: نقاشی‌های رمانتیک بلیک از حماسه میلتن»، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی، سال دوم، پیاپی ۴، صص ۱۰۰-۱۲۰.
- ۲) اسدالهی، خدابخش؛ قاسمی‌زاده، حسین (۱۳۹۹)، «تحلیل شخصیت فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی بر اساس نظریه عشق اریک فروم»، ادبیات و پژوهش‌های میان رشته‌ای، سال دوم، شماره ۳، صص ۱-۲۰.

۳) افتخاری، محمد (۱۳۶۹)، «کلیدر آزمون آتش و بازآفرینی عشق»، کلک، شماره ۳، صص ۱۳۶-۱۳۱.

۴) انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۲)، «مطالعات بینارشته‌ای»، نشریه ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، سال چهارم، شماره ۱، صص ۹-۳.
۵) بیانی، احمد (۱۳۸۵)، «روان‌شناسی عشق»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۹۷-۱۷۹.

۶) زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲)، «ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی- فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۲۱-۳۵.

۷) شیری، قهرمان (۱۳۹۲)، «واقعیت‌های عینی و حقیقت‌های ذهنی در کلیدر، جای خالی سلوچ و روزگار سپری شده»، فصلنامه ادبیات داستانی، سال اول، شماره ۴، صص ۷۹-۹۸.

۸) عبدالرحیمی، محمد؛ فعالی، محمدنقی (۱۳۹۴)، «تأثیر عشق بر سلامت معنوی نزد فروم و مولوی»، پژوهشنامه ادیان، سال نهم، شماره ۱۸، صص ۱۰۵-۷۳.
۹) قانون‌پرور، محمدرضا (۱۳۶۷)، «راه‌برد روایت در کلیدر»، ایران‌نامه، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۳۶۶-۳۵۵.

۱۰) نظری‌منظم، هادی (۱۳۸۹)، «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول (دوره جدید)، شماره دوم، صص ۲۲۱-۲۳۷.

ج: منابع اینترنتی

۱) گمار، فرزاد (۱۳۹۲/۱۱/۰۲)، «دولت‌آبادی در کلیدر چه می‌گوید؟»، خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا»، <http://isna.ir/news/۹۲۱۱۰۲۰۰۸۷۹>